

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که در صورتی که مجتهد دوم قائل به جواز بقاء است و مجتهد سوم هم قائل به جواز بقاء است، در اینجا مشهور بین متأخرین این است که این باید بر دومی باقی بماند و یا مخیر بین دومی و سومی است، که در فرض این که مجتهد سوم قائل به جواز بقاء است، گفته‌اند: دیگر نمی‌شود به اولی رجوع کرد.

عرض کردیم که تنها وجهی که در این جا وجود دارد این است که بعد از آن که به دومی رجوع کرد، اگر بخواهد از دومی دو مرتبه به اولی برگردد، این عدول می‌شود و فقهاء عدول را اجازه نمی‌دهند، که مناقشه کرده و گفتیم که در زمانی که مقلد دومی شد، یعنی بنا گذاشت که در همه مسائل از دومی تبعیت کند، در این زمان حق ندارد که به اولی عدول کند، اما بعد از آن که مقلد سومی شد و سومی هم قائل به جواز بقاء است، چرا در این جا نتواند به اولی رجوع کند؟

جمع بندی استاد محترم در این فرض از مسئله

بنابراین در این معنا اشکال کرده و نتیجه گرفتیم که در این فرض که مقلد اولی بود، بعد از فوت اولی مقلد دومی شد و بعد از فوت دومی هم مقلد سومی شد، که هم دومی قائل به جواز بقاء بود و هم سومی قائل به جواز بقاء است، خوب الآن که سراغ سومی آمده، مستندش تنها همین مجتهد ثالث است، یعنی حجت شرعی بر این مکلف الآن شخص ثالث است، یعنی الآن دیگر کاری به نظر مجتهد دوم نداریم، وقتی مجتهد ثالث می‌گوید: «يجوز بقاء» و قید هم ندارد که «يجوز البقاء» بر آن که قبل از من مقلدش بودی، بلکه می‌گوید: «يجوز البقاء» بر کسی که تقلید صحیح از آن شخص داشتی، که بر طبق این فرض، تقلیدش هم از شخص اول و هم از شخص دوم صحیح بوده، پس الآن که می‌گوید: «يجوز البقاء» هم می‌تواند بر اولی باقی بماند و هم بر دومی، یا به طور کلی به سومی رجوع کند.

حال اگر در میان این اولی، دومی و سومی یکی اعلم باشد، آنجا تقلید از اعلم تعیین دارد، اما در فرض این مسئله این است که اعلمیت در کار نباشد و هر سه به نحو مساوی باشند، که به نظر ما ضوابط اقتضاء می‌کند که به هر کدام از اولی و دومی که می‌خواهد، باقی بماند یعنی همان نظریه مرحوم محقق عراقی (ره) را در این جا تقویت می‌کنیم.

والد معظم ما (دام ظلّه) هم همین نظریه و همین استدلال را دارند، منتها عرضمان این است که اولاً نیاز به اینکه این بحث را مبتنی بر این کنیم که آیا فتوای مجتهد سوم که می‌گوید: «يجوز البقاء» شامل «يجوز البقاء» دومی هم می‌شود یا نه نیست بلکه مجتهد دوم که از دنیا رفت، این نظریه که می‌گوید: «يجوز البقاء»، با سایر فتاوایی که دارد، همه علی السویه است.

خوب می‌آییم سراغ مجتهد سوم که می‌گوید: «يجوز البقاء»، ادعای ما این است چه اشکالی دارد که به استناد این جواز بقاء سومی، مکلف بتواند هم بر اولی باقی بماند و هم بر دومی؟

اصلاً دیگر نیازی به آن دو استصحابی که مرحوم محقق عراقی (ره) بیان کرده و فرموده: این دو همان طور که در حق مجتهد جریان دارد، در حق مقلد هم جریان دارد، نیست.

پس ببینید در این فرض که دومی می‌گوید: «يجوز البقاء» و سومی هم می‌گوید: «يجوز البقاء»، دو مطلب اساسی داریم؛ یک مطلب در بقاء بر اول و عدم بقاء بر او است، که هیچ نیازی به این مبنا نیست که بگوییم: آیا جواز بقاء سوم شامل جواز بقاء دوم هم می‌شود یا نه؟

مطلب دوم هم این است که نیازی به این دو استصحاب، که در مجتهد سوم جاری می‌شود نداریم.

بلکه می‌گوییم: به استناد جواز بقاء سوم می‌تواند هم بر دومی و هم بر اولی باقی بماند، وقتی می‌گوید: «يجوز البقاء»، در واقع مجتهد می‌گوید: اگر از شما یک تقلید صحیح واقع شده، بقاء بر آن جایز است و فرض هم بر این است که هم تقلید اولی و هم تقلید دوم صحیحاً واقع شده، پس در اینجا بقاء جایز است.

فرض دوم: قائل بودن مجتهد دوم به جواز بقاء و مجتهد سوم به وجوب بقاء

فرض دوم این است که مجتهد دوم می‌گوید: «يجوز البقاء» اما مجتهد سوم می‌گوید: «يجب البقاء»، که باز هم عرض می‌کنیم که فرض بر این است که تمام این‌ها از نظر فضیلت و علم با یکدیگر مساوی هستند، که مشهور این جا گفته‌اند: «تعین الاول»، مشهور که در فرض قبلی که مجتهد می‌گوید: «يجوز البقاء»، قریب به اتفاق گفته‌اند: رجوع به اولی درست نیست، در فرضی که مجتهد سوم می‌گوید: «يجب البقاء»، گفته‌اند: «تعین الاول».

البته عرض کردیم که مرحوم سید (ره) در همین فرض هم گفته: «الظاهر الثاني».

مستند نظریه مشهور

مستند مشهور این است که بالأخره عقل می‌گوید: مقلد باید بعد از آن که مرجعش از دنیا رفت، به یک حی رجوع کند و ببیند که آیا آن حی اجازه بقاء می‌دهد یا نه؟ و در چه مسائلی اجازه می‌دهد؟ در اینجا که به این مجتهد سوم رجوع کرده و مجتهد سوم هم می‌گوید: «يجب البقاء»، نتیجه می‌گیریم که طبق نظر مجتهد سوم، رجوع اولی به دومی باطل بوده، یعنی تقلید از دومی طبق نظر سومی باطل است.

بله این شخص در زمانی که از دومی تقلید می‌کرده، عذر داشته و الآن نمی‌خواهیم بگوییم که باید اعمالش را اعاده کند، چون معذور بوده، اما حال که سومی می‌گوید: «يجب البقاء»، در این جا فقط باید به اولی رجوع کند و این تعین دارد.

بنابراین دلیل مشهور که گفته‌اند: اگر مجتهد سوم گفت: «يجب البقاء»، رجوع به اولی تعین دارد، برای این است که رجوع از اولی به دومی طبق نظر سومی باطل است.

مناقشه استاد محترم بر مستند مشهور در اینجا

در اینجا بر این دلیل مشهور می‌خواهیم مناقشه‌ای وارد کنیم و آن این است که این شخص با رجوع به بعدی، نمی‌خواهد نسبت به صحت یا بطلان تقلید قبلی تصمیم بگیرد، بلکه نظر سومی برای این شخص، در مشروعیت و عدم مشروعیت تقلید قبلی اعتباری ندارد.

در اصل مشروعیت و عدم مشروعیت در تقلید قبلی، باید به استناد همان حجت در زمان خودش باشد، الآن که سومی می‌گوید: «يجب البقاء»، اگر سؤال کنیم که زمانی که این مقلد به دومی رجوع کرد و دومی هم گفت: «يجوز البقاء» و مقلد هم در همه مسائل به او رجوع کرد، در آن زمان تقلیدش تقلید صحیحی بوده یا نه؟ به نظر مرجع دوم صحیح بوده، یعنی صحت و عدم صحت تقلید را نباید به نظر این سومی در نظر گرفته بگوییم: سومی می‌گوید: تقلید دومی درست بوده یا نبوده، اصلاً نظر او برای ما در اینجا اعتبار ندارد.

بلکه عقل می‌گوید: به حی رجوع کن و حی هم می‌گوید: بقاء بر تقلید جایز است، یا واجب است و یا حرام، اما دیگر قید تقلید صحیح را ندارد، که مجتهد سوم بگوید: «يجوز یا يجب البقاء» بر تقلید صحیح.

بنابراین الآن هم که می‌گوییم: «يجب البقاء»، باز می‌تواند یا بر اولی باقی بماند و یا بر دومی. لذا این دلیل هم دلیل بر تعیین اول نیست و ما نه دلیل آن‌ها را بر عدم جواز رجوع به اولی قبول کردیم و نه دلیل این‌ها را بر تعیین اولی را، بلکه می‌گوییم: اگر مجتهد سوم گفت: «يجب یا يجوز البقاء»، در اینجا مکلف می‌تواند هم به اولی رجوع کند و هم به دومی، به یکی از این‌ها می‌تواند رجوع کند.

البته این مناقشه را جایی ندیدم، کما اینکه این بحث نه در شروع عروه و نه در جای دیگر خیلی منقح نیست، چون فروض متعددی دارد.

فرض سوم: قائل بودن مجتهد دوم به حرمت بقاء و مجتهد سوم به وجوب بقاء

فرض سوم این است که مجتهد دوم قائل به حرمت بقاء باشد، که اگر مجتهد دوم اصلاً گفت: بقاء جایز نیست، یعنی قائل به وجوب رجوع به حی شد و گفت: بقاء بر میت جایز نیست، اما مجتهد سوم قائل به وجوب البقاء شد، در اینجا مرحوم شیخ انصاری (ره) اول فرموده‌اند که باید بر دومی باقی بماند، اما بعد بقاء بر اولی را ترجیح داده‌اند.

نظریه دوم نظریه مرحوم اصفهانی (ره) است که قائل است به این که باید بر دومی باقی بماند.

نظریه سوم نظریه مرحوم آقای حکیم (ره) در مستمسک است که فرموده‌اند: «تعیین الاول»، یعنی ایشان قائل است که وقتی مجتهد سوم گفت: «يجب البقاء»، اولی تعیین دارد، اعم از این که دومی بگوید: «يجوز البقاء»، یا «يجب البقاء» و یا «یحرم البقاء».

از محورهای اصلی بحث این است که آیا فتوای سومی که می‌گوید: «يجب البقاء» شامل «یحرم البقاء» دومی هم می‌شود یا نه؟ که شیخ (ره) فرموده: اگر بخواهد شاملش شود، تناقض لازم می‌آید، آیا فتوای سومی که می‌گوید: «يجب البقاء علی الميت» شامل این رأی میت هم که «یحرم البقاء» است می‌شود یا نه؟ اگر شامل این هم می‌شود چه چیز لازم می‌آید؟

مرحوم شيخ(ره) فرموده: اگر اين چنين باشد، در اينجا تناقض لازم مي آيد، وقتي مي گويد: «يجب البقاء» و آن هم مي گويد: «يحرّم البقاء» تناقض لازم مي آيد، اما مرحوم محقق اصفهاني(ره) فرموده: تناقض لازم نمي آيد و مرحوم آقاي حكيم(ره) هم فرموده: هم تناقض است و هم لغويت.

مباني اين مسئله را فردا ان شاء الله عرض مي كنيم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين